

چهره‌ی ژانوسی مرگ ژینا

اگر جرقه‌ی آدرخش محو شد

پی‌طنین طولانی رعد را بگیر

آرمان ناصری



«در عرصه‌هایی که ما با آن‌ها سروکار داریم، شناخت فقط به‌شکل جرعه‌های آذرخش فرامی‌رسد. متن همان طنین طولانیِ رد است که از پی می‌آید.» (بنیامین، ۱۳۹۵: ۹۱)

احتضار، وضعیتی است که یک روی به مرگ دارد و یک روی به زندگی. محمل این دوگانه، دیالکتیک مرگ و زندگی است. این تناقض درون ماندگار ما را به‌یاد خدای رومی، ژانوس می‌اندازد که دو چهره دارد، یکی روبه جلو که همه آن را داریم و یکی روبه پس که به او قدرتی الهی و در لحظات بغرنج، رهایی‌بخش می‌بخشد. تصاویر منتشرشده از ژینا (مهسا) امینی، دقیقاً احضار دوباره‌ی همین تصویر، در حالت «انفعال فعال» است؛ لحظه‌ی تعلیق همه‌ی قواعد زور و لحظه‌ی نگریستن در مغاک برای ایمان توأم با ترس و لرز به امید رستگاری. سرانجام افق نگاه خیره (gaze) این مغاک را فعالیت یا انفعال اجتماعی تعیین خواهد کرد. این انفعال فعال در احتضار ژینا هم‌زمان به هم رسیده و صرفاً به‌میانجی کنش یا سکون جامعه از هم خواهد گسست. رهبر مرده است؛ اما دهانه‌ی قبرش باز است و مردم را فرامی‌خواند. چراکه پروژه ناتمام مانده است. او وظیفه‌ای دارد که انجام آن برعهده‌ی همه است. همانطور که در فرهنگ کوردی، آنکه دهانه‌ی قبرش باز است، هنوز کاری ناتمام دارد که برعهده‌اش نهاده شده است و تا ابد هم شده روزی بازخواهد گشت و آن را به اتمام خواهد رساند- این بخشی از ذخیره‌ی فرهنگی ماست.

در تصاویر روی تخت بیمارستان می‌بینیم که ژینا دقیقاً به حالتی به احتضار افتاده که روایت قالب حجاب، فاقد و ضد آن است. توگویی که در دیالکتیک میان مرگ و زندگی که متأسفانه به مرگ او انجامید، تصویری را برای ما به جا گذاشت که تداوم زندگی در مقام مقاومت، برای دیگران است. این تداوم، پرچمی برای احقاق حق زنان، یعنی همان حق انتخاب است. تصویر منجمد این دیالکتیک، تناقض آن را تبدیل به پرچمی برای حق انتخاب می‌کند. این همان مسیانیسم/ رستگاری نهفته در تصویر ژانوسی حالت احتضار اوست. او به‌واسطه‌ی این تصویر همواره از گور برمی‌خیزد و به ما

می‌نگرد و ما را فراخوانده و مسیانسیسم ضعیف درون ما را فعال می‌کند و هرگونه روی‌گردانی از آن، حرکت به سوی خاموش کردن شعله نهفته در آن است: **انفعال**. این جستار مناقشه‌ای انتقادی نسبت با لغودانستن هرگونه راه‌حل از بالا از نوع محافظه‌کارانه و اصلاح‌طلبانه- همان شکل ریاکارانه‌ی محافظه‌کاری- است که در روزهای اخیر حول مسأله‌ی حجاب و جنبش‌های بخشی زنان شکل گرفته و طنین آن پس از جرقه‌ی حاصل از مرگ ژینا امینی فرودستان ایرانی را دربرگرفته است. میانجی ورود به بحث بیانیه‌ی *ستاد امر به معروف و نهی از منکر* است که برای برائت خویش از این مرگ، می‌توان گفت که علیه اقدام گشت ارشاد صادر شده است. لذا تلاش دارد نشان دهد که مردم خود در روزهای اخیر، رویه‌ی دقیق‌تری را برای مسأله یافته‌اند و هرچه نتیجه‌ی آن باشد، تجلی عطف به آزادی و رهایی‌بخشی است. ضمن آنکه به واسطه‌ی خود موضوع، مدعی قائل بودن حاکمیت به این بیانیه را تأیید نمی‌کند، فقط آن را بازنمایاننده‌ی حقیقت حاکم بر راه‌حل از بالا می‌داند که با خود موضوع منطبق نیست.

۱

در پی مرگ ژینا (مهسا) امینی، *ستاد امر به معروف و نهی از منکر*، در بامداد ۲۸ شهریور، من‌باب برائت از گشت ارشاد، بیانیه‌ای ۶ بندی منتشر کرد که ماحصل آن تغییر دلالت بدحجابی از «جرم‌بودن» به «تخلف» است. ضروری است که این تغییر دلالت تحلیل زبانی شود. بر همین اساس، بند را در ذیل می‌آوریم:

«ستاد امر به معروف و نهی از منکر همچنان تأکید دارد برای رفع معضل بدحجابی باید مسأله جرم‌بودن بدحجابی که نیاز به دستگیری و پرونده‌سازی و دادگاهی شدن دارد، برداشته شود و براساس طرح جامع عفاف و حجاب با نگاه تخلف با بدحجابی برخورد گردد که حل مسأله بدون هرگونه تنش اجتماعی کمک می‌کند، البته دشمنان مایل‌اند همیشه تنش‌های اجتماعی وجود داشته باشند.»

این تلقی، درواقع بازسازی ناخودآگاه تقسیم‌بندی دورکیمی (۱۳۹۲) مجازات برای تمایز همبستگی ارگانیکی از مکانیکی است: مجازات تنبیهی و ترمیمی. از نظر دورکیم، «مجازات‌ها بر دو نوع است. یک نوع آن‌ها فقط عبارت است از تحمیل نوعی درد، یا،

دست کم، نوعی کاستی بر عامل متخلف؛ هدف این نوع مجازات‌ها آسیب‌رساندن به متخلف از لحاظ ثروت، خوشبختی، حیات یا آزادی اوست؛ هدف این است که وی چیزی از آنچه در اختیار اوست از دست بدهد و از آن محروم شود. این نوع مجازات‌ها را تنبیهی (Repressive) می‌نامند». از سوی دیگر، مجازات ترمیمی (Restorative)، «الزاماً دربردارنده‌ی محرومیتی برای متخلف نیست، بلکه عبارت است از ترمیم دوباره‌ی امور، برگرداندن مجدد روابط برهم‌خورده و بازآوردنشان به حالت عادی، یا به‌طریقی که مورد تخلف به‌زور دوباره به حالت عادی‌اش برگردد، یا به صورتی که به‌طور کلی ملغی شود، یعنی هیچ ارزش اجتماعی نداشته باشد.» (دورکیم، ۱۳۹۲: ۶۸)

براساس این مدعا، به‌نظر می‌رسد که نوع مواجهه‌ی جزایی با مسأله‌ی حجاب تاکنون از وجه تنبیهی بوده است و پس از این تحولات و به رهبری ستاد مذکور، ترمیمی خواهد شد. به اصطلاح تاکنون مواجهه‌ی حاکمیت با این موضوع که نام آن را «بدحجابی» که از منظری اروتیک تن زن را می‌نگرد، گذارده است، به‌عنوان نمایندگی وجدان عمومی با فرد مجرم بوده است و اکنون متوجه شده که باید این تلقی را کنار بگذارد. پی‌آمد ناخودآگاه این گذار، تأیید عدم نمایندگی وجدان جمعی یا به اصطلاح فقدان شکل همبستگی نیز هست. به‌هرحال در این تلقی مجرم باید به‌شدت تقاص جریحه‌دار کردن وجدان عمومی را پس بدهد که چه بسا به قیمت جان متخلف نیز تمام شود. این وجه رسوب سنت جزایی است که این ستاد در بند مذکور خواهان به‌روزرسانی آن و درنتیجه گذار از آن است. اما نمی‌توان تفسیر موضوع را در همین دقیقه‌ی به‌اصطلاح دورکیمی رها کرد- آنچنان که باب میل محافظه‌کاران و حتی ذهنیت اصلاح‌طلبانه است.

ما همواره با کاربست موضوع در تاریخ آن سروکار داریم و وظیفه‌ی مواجهه‌ی انتقادی، گذار به حقیقت موضوع است که خود نیز تاریخی است. اما اصل مبنایی این است که دعوی مالکیت بر حقیقت در کلیت آن وجود نداشته باشد که حقیقت نه انطباق‌پذیری موضوع با مفهوم که توجه به عدم قصدیت موضوع و درنتیجه حقیقت (Unintentional Truth) به مثابه حرکتی در دل موضوع و ساخت منظومه‌ای برای

به پرسش کشیدن هرگونه داعیه انطباق‌پذیری است؛ همان جستجوی منطق ناین‌همانی (Non-Identity) برای فروپاشی هرگونه منطق این‌همانی (Identity). این اصل بدان سبب است که خود موضوع (The Object) فروپاشیده است و حقیقت نیز در موضوع نهفته است. از این رو پیش‌فرض هرگونه مواجهه منطقی با آن، خود نوعی منطق فروپاشی (Logic of Disintegration) است (رجوع شود به آدورنو، ۱۳۹۵ و ۱۳۹۷؛ اوکانر، ۱۳۹۹؛ باکمورس، ۱۹۷۷). پس نگرش دورکیمی، شیوه پژوهشی است که عرصه را برای دعوی حقیقت، به سیاق این‌همان آن فراهم می‌سازد. این نوع تحلیل را نباید سراسر کنار گذاشت؛ زیرا مبانی امکان نقد درون‌ماندگار (Immanent- Critique) را فراهم می‌سازد. از این رو منظومه‌ی مفاهیمی که حول گذار مطروح مفصل‌بندی می‌شود، آنچنان که به لحاظ تاریخی فعلیت می‌یابند، اهمیتی ژرف دارد.

اکنون مفصل‌بندی موضوع، یعنی حجاب، نوعی معما می‌نماید که گذار جزایی فوق فقط معنا را در دل خود پرسش حل می‌کند. این‌که اگر مجازات از تنبیهی به ترمیمی گذار کند، موضوع خواست تغییر موازین حجاب یا خواست بدحجابی و نیز خشونت اعمال‌شده بر آن از بین می‌رود. اما «پاسخ معما همان «معنای» معما نیست، بدین مفهوم که هردوی آن‌ها بتوانند در آن واحد وجود داشته باشند. پاسخ در بطن معما نهفته است... [از این رو] پاسخ در تقابلی قطعی با خود معماست، باید از دل عناصر خود معما برپا شود، و نهایتاً معما را نابود سازد...» (آدورنو، ۱۳۹۵: ۳۸). تاکنون عناصر این موضوع - معما برپا شده‌اند؛ اما مقصود فقط حل آن نیست که در لحظه دورکیمی ممکن می‌شود، بلکه موضوع تغییر از طریق تفسیری دیالکتیکی است، یعنی از خلال نقد مفصل‌بندی عناصر مسأله حجاب یا چنانچه گفته می‌شود، بدحجابی، قرار است خود پرسش از حل بدحجابی یا معمای آن نابود شود. برای نگرستن دقیق‌تر و یافتن میانجی دقیق برای نوعی فانتزی انتقادی، نیاز است که مرکزهای تحولات اکنون را در تاریخ آن جستجو کنیم، یعنی در لحظه‌ی پروبلماتیک‌شدن مسأله‌ی حجاب، در لحظه‌ی **قانون کشف حجاب**.

۲

رضاشاه در تاریخ ۱۷ دی ۱۳۱۴، هنگامی که با دختر و همسرش، بدون پوشش معیار در مراسم افتتاح دانشسرای مقدماتی شرکت کردند، پس از توزیع جوایز، در بخشی از سخنانش چنین گفت: «بی‌نهایت مسرورم که می‌بینم خانم‌ها در نتیجه‌ی دانایی و معرفت به وضعیت خود آشنا شده و پی به حقوق و مزایای خود برده‌اند... شما خانم‌ها این روز را یک روز بزرگ بدانید و از فرصت‌هایی که دارید برای ترقی کشور استفاده نمایید.» (سخنرانی رضاپهلوی در مراسم افتتاح دانشسرای مقدماتی، ۱۷ دی ۱۳۱۴). در همین روز قانون کشف حجاب تصویب شده بود و مفاهیمی چون «ترقی» و «وضعیت امروزه» که نشانه‌های اصلی تحولات مبتنی بر مدرنیزاسیون از بالا بودند، دلالت‌های حجاب را تعیین می‌کردند تا جایی که متنی به تاریخ ۱۵ آذر ۱۳۱۶، تحت عنوان *جلوگیری از لباس بلند* از حکومت سبزوار به شهربانی سبزوار می‌خوانیم:

«اغلب دیده می‌شود بیشتر بانوان سبزوار در موقع رفت‌وآمد در شهر لبه‌ی دور گردن پالتو یا روپوش خود را طوری بی‌تناسب بلند کرده‌اند که به‌واسطه‌ی آن می‌خواهند خود را محفوظ در حجاب داشته باشند. چون مشاهده‌ی این منظره در معابر بدنما و مخالف با وضعیت امروزه می‌باشد لازم است در حدود دستورات از این قبیل بانوان که با این طریق لباس بیرون می‌آیند جلوگیری و ممانعت به عمل آید.» (وزارت داخله، ایالت خراسان، حکومت سبزوار، شماره‌ی ۶۵۵۰، تاریخ نوشتن ۱۵/۰۹/۱۳۱۶، محرمانه)

زنان بسیاری به‌همین واسطه مجازات یا خانه‌نشین شدند که از طبقات مختلف اجتماعی، حتی زنان و دختران رجال سیاسی تصویب‌کننده‌ی همین قانون نیز بودند. به‌میانجی مفهوم «بدنما» که نوعی نگاه خیره‌ی مردسالارانه، برای کنترل خارجی به‌واسطه‌ی قانون کشف حجاب بر بدن زن و خارج‌کردن آن از دسترس خود او و در نتیجه ابژه‌کردن آن بود، به‌سخنرانی ۱۶ اسفند ۱۳۵۷ آیت‌الله خمینی که زمینه‌ساز حجاب اجباری بود، پلی باید زد:

«زنان اسلامی باید با حجاب اسلامی بیرون بیایند. نه اینکه خودشان را بزک کنند. زن‌ها هنوز در ادارات با وضع پیشین کار می‌کنند. زن‌ها باید وضع خودشان را عوض کنند...»

زین پس گفتارها حول حجاب اجباری زنان آغاز شد. در متنی آمده که «جنسیت و عشق از موضوعاتی است که از طبیعت و سرشت انسانی سرچشمه گرفته و اساس تولید نسل و اتحاد و تکامل است و به خاطر اینکه این تداوم به بهترین وجه خود چه به لحاظ بهداشتی یا روانی صورت پذیرد خداوند به آن عنایت به خصوصی داشته است و مقررات بسیار دقیقی برای آن وضع نموده...» (برداشت‌هایی از آیات قرآن درباره‌ی زنان، ۱۳۶۰: ۱۳۱) از منظر نگارنده یکی از مهم‌ترین موضوعات این مقررات دقیق مسأله‌ی حجاب است؛ زیرا استعدادهای انسان را منحرف، او را از خودبیگانه و نیز مشمول «استحمار» می‌کند. مفصل‌بندی مفاهیمی چون جنسیت با طبیعت/ سرشت، تولید نسل و نیز تکامل، تلاش‌هایی زبانی برای «طبیعی‌سازی» حجاب اجباری بوده است که به دقیق‌ترین شکل بازنمایاننده‌ی شکل‌گیری گفتاری دینی- علمی از نوع داروینستی آن بود. سرانجام پس از چند سال و با گذار از لحظات دموکراتیک دوران پس‌انقلابی که تا حدود سال ۱۳۶۰ به طول انجامید، به نحوی که همه‌ی جریان‌های انقلابی صدایی در عرصه‌ی آن داشتند و به مرور حذف شدند، قانون حجاب اجباری تصویب شد و به موجب آن، «زنانی که بدون حجاب شرعی در معابر و انظار عمومی ظاهر شوند به حبس ۱۰ روز تا ۲ ماه یا از ۵۰ هزار تا ۵۰۰ هزار ریال جزای نقدی محکوم خواهند شد.» (تبصره‌ی ماده‌ی ۱۴۱ قانون مجازات اسلامی، ۱۸ مرداد ۱۳۶۲) وجود عناصر مجازات ترمیمی در همین تبصره نیز مشهود است، اما به مرور تثبیت گفتاری تعلق مجازات تنبیهی بر نقض حجاب اجباری رقم خورد و در مصوبه‌ی حجاب و عفاف مصوبه‌ی جلسه‌ی ۴۲۷ مورخ ۱۳/۱۰/۱۳۸۴ با گره‌زدن موضوع به عفاف و امنیت بدنی، روانی و اجتماعی ابعادی گسترده‌تر یافت. مصوبه‌ای که به سبب هزینه‌ی گزاف آن تا به امروز اجرا نشده است؛ اما آقای ریسی، در جلسه‌ی ۱۴ تیر ۱۴۰۱، شورای عالی انقلاب دستور اجرای آن را صادر کرد (رجوع کنید به سایت شفقنا، به تاریخ ۱۵ تیر ۱۴۰۱).

بازگشت به تعلق مجازات ترمیمی به مسأله‌ی حجاب که قرار است آن را از جرم بدل به تخلف کند، به نظر بازگشت به اصل قانون اساسی و ماده‌ی ۱۴۱ قانون مجازات اسلامی است، اما وقوع تاریخی آن نشان از داعیه‌ی دیگری دارد که نمی‌توان آن را صرفاً در نیت‌ها و مقصود پیشنهادکنندگان آن یافت. زیرا از دلالت‌های آن ماده برمی‌آید که لغو

حجاب اجباری را نوعی جرم می‌انگارد، نه تخلف. لذا این تلقی نو و متفاوت است؛ زیرا کاریست مفهومی آن به‌لحاظ تاریخی نو و متفاوت است. از این‌روست که حقیقت را در ساحت غیرقصدی آن باید جستجو کرد. یعنی حقیقت را نمی‌توان از مفصل‌بندی فکت‌ها و نیات عاملان آن کشف کرد، بلکه باید به بطن آن رفت و با لغو کردن و فراروی از دلالت‌های نیت‌مند آن، به آن چنگ انداخت- به‌اصطلاح پی‌آمدهای ناخودآگاه آن. در شکاف‌ها و ناگفته‌هایی که فقط از دل ویرانه‌های موضوع می‌توان به آن دست یافت. اما چگونه می‌توان این حقیقت غیرقصدی تاریخی را در باب مسأله‌ی حجاب برای این لحظه از تاریخ صورت‌بندی کرد؟ **حول فرهنگ آزادسازی بازارگرایانه.**

فرهنگ آزادسازی بازارگرایانه نزد ما به‌معنای فرهنگی است که بر اعطای منابع به مردم برمبنای اصول ارزش مبادله‌ای اشاره دارد. منابع در این فرهنگ فقط کالاهای متعارف نیستند، بلکه با سیطره‌ی ارزش مبادله‌ای، تمام وجوه زندگی کالایی می‌شود و از خلال کالاها تعیین می‌یابد. برهمن اساس، خود آزادی برخوردار از حقوق که نامشروط به‌نظر می‌رسد، اکنون به‌میانجی این فرهنگ مشروط به پرداخت جریمه می‌شود. همانطور که مشخص است، رانه‌ی تثبیت و بسط این فرهنگ، سیاست‌های بازار آزادگرایانه است که اکنون به ناخودآگاه روی‌پردازی مناسبات جامعه رسوخ کرده است که یکی از وجوه آن، رابطه‌ی حاکمیت با مردم و در اینجا مشخصاً زنان، در رابطه با حجاب است. در واقع ما معتقدیم که این پیشنهاد *ستاد/مر به‌معروف...* در مقام قسمی بدیل برای پروبلماتیک حجاب، از دل همین ناخودآگاه روی‌پردازی در ساحت سیاست‌گذاری به‌اصطلاح فرهنگی بیرون می‌جهد و برای لحظه‌ای همچون طنینی هولناک خود را می‌نمایاند.

این بیانیه می‌خواهد با زنان و شاید گسترده‌تر با خانواده‌ها وارد معامله‌ی شود تا خشونت عریان را نمادین کند و مانند تمام ساحت‌های حقوق عمومی که با مسئولیت‌زدایی دولت، به عرصه‌ی خانواده محول شده است، قیومیت زنان در حوزه‌ی عمومی را که تاکنون بر عهده‌ی پدرسالاری دولت بود، به مناسبات پدرسالارانه خانواده و بازار برون‌سپاری کند. به‌عبارت دیگر، تبدیل لغو حجاب یا به‌اصطلاح خودشان، بدحجابی از جرم به تخلف، از خلال پرداخت جریمه، بیان فرهنگی آزادسازی

اقتصادی است که آخرین اقدام دولت حاکم در راستای اجرای سیاست‌های بازار آزادگرایانه یا نولیبرال است. در اینجا نوعی قرابت انتخابی رقم خورده است. به خوبی می‌توان نشان داد که چگونه برمبنای ردیابی تحولات مفهومی و هم‌نشینی منظومه‌ای آن، می‌توان نگرش‌های پوزیتیویستی که قائل به تمایزات معرفتی و هستی‌شناختی هستند را بلاموضوع و لغو کرد. در اینجا نیز بیانیه‌ی ستاد مذکور، آمیزه‌ای از خوانش محافظه‌کار دینی در باب حجاب و علم بورژوازی است که می‌توان آن را ذیل منظومه‌ی فرهنگ آزادسازی از قالب معماگون خود بیرون کشید. در این ناخودآگاه توتالیتر، دو نوع بنیادگرایی دینی و بازار به هم گره خورده‌اند و در باب مسأله‌ی حجاب، وزنه‌ی هر کدام از دو نوع سنگین‌تر شود، به حال سوژه‌ی ابژه‌شده‌ی آن، یعنی زنان، تفاوتی نمی‌کند. پس راه‌حل معما جای دیگری است. همان‌جا که علاوه حل معما، آن را نیز نابود کند: به رسمیت‌شناختن جنبش زنان، به عنوان قسمی سیاست حقیقی رهایی‌بخش.

۳

تکرارها در تاریخ پروبلماتیک حجاب، از قانون کشف حجاب تا حجاب اجباری، نوعی کم‌دی تراژیک بوده است که در آن حق آزادی انتخاب زنان نادیده گرفته شده است. بر همین اساس، منظومه‌ی مفهومی حول حجاب- کشف یا اجبار- دلالت بر فرمی مشترک، باوجود محتوایی متضاد دارد. کاربست تاریخی نزاع قدرت حول مسأله‌ی حجاب، نشان‌دهنده‌ی ابژه‌شدن تن زن از سوئی و از کفر رفتن حق زن بر تن خویش از سوی دیگر است. نتیجه‌ی منطقی این امر، محل تعرض قرارگرفتن سوژکتیویته‌ی زن بوده است. این سوژکتیویته از تن زنانه جدا نیست و از این‌رو نمی‌توان آن را از مسأله‌ی حجاب منتزع کرد. آنان که برآنند که مسأله صرفاً حجاب نیست، فقط بخشی از حقیقت ماقع را می‌گویند و دقیق‌تر مادیت تعیین‌کننده‌ی آن را نادیده گرفته‌اند؛ زیرا در حال حاضر و در این لحظه‌ی تاریخی و به واسطه‌ی سیاسی‌شدن تن زن، نمی‌توان حق آزادی انتخاب زنان بر زیست خود را بدون میانجی حجاب و در نتیجه کنترل خودبنیان بر تن خویش ممکن کرد.

از همین‌روست که باید در برابر هرگونه نگرش انتزاع‌کننده از سوئی و نیز راه‌حل یا زور از بالا در رابطه با مسأله‌ی حجاب، از سوی دیگر ایستاد و امیدوار بود که نتایجی که جنبش اجتماعی روزهای اخیر حول مسأله‌ی حجاب‌رقم خورده است، این پروبلماتیک را روبه نابودی هدایت کند. راه‌حلی که دموکراتیک‌ترین و در عین حال رهایی‌بخش‌ترین راه حل است. راه‌حلی که زنانگی، زندگی و آزادی را به هم گره زده است و از این نظر، ایده‌ی آزادی را این‌بار به‌شکلی انسانی‌تری دوباره یادآور شده است؛ زیرا نظم پدرسالارانه عموماً حاکم بر جنبش‌ها در ایران را از سوئی و نیز ایده‌ی زندگی را از سوی دیگر به هم پیوند زده است. این همان چیزی بود که در چهره‌ی ژانوسی احتضار ژینا (مهسا) امینی به ودیعه نهاده شد که مرگ تن او را همچون آخرین وارث نظم پدرسالارانه‌ی تاکنون حاکم با خود برد، اما نام او را نتوانست؛ زیرا نام‌نهادن مهمترین توانش بشری است. نام او، زنانگی را به تلاش‌های موجود در تاریخ آزادی این سرزمین خواهد افزود و آن را به مسیری جدید منتقل می‌کند.

منبع

آدورنو، تئودور (۱۳۹۵) **علیه ایده‌آلیسم: دو مقاله‌ی فلسفی**، ترجمه‌ی مراد فرهادپور، تهران: هرمس

اوکانر، برابان (۱۳۹۹) **دیالکتیک منفی آدورنو: فلسفه و امکان عقلانیت انتقادی**، ترجمه‌ی آرام مسعودی، تهران: نشر سیب سرخ

بنیامین، والتر (۱۳۹۵) **درباره‌ی زبان و تاریخ**، گزینش و ترجمه‌ی مراد فرهادپور و امید مهرگان، تهران: هرمس

دورکیم، امیل (۱۳۹۲) **درباره‌ی تقسیم کار اجتماعی**، ترجمه‌ی باقر پرهام، تهران: نشر مرکز

Buck- Morss, Susan (1977) **The Origin of Negative Dialectics: Theodor W. Adorno, Walter Benjamin, and the Frankfurt Institute**, New York: A Division of Macmillan Publishing Co\